

بیانیهٔ حزب کمونیست ایران

سیمای جهان معاصر

تجربهٔ شوروی و عواقب آن

کردستان و آیندهٔ مشترک چپ

هابزبام و نگرش تاریخی مارکس

کمینترن و اسکاندیناوی

# افق و بیانیه

فروردین ۱۳۷۵





www.KetabFarsi.com

افق سوسیالیسم

سردبیر: عبدالله مهتدی

سالنامه چهار شماره منتشر می شود.

دوره اول، شماره اول

فروردین ۷۵، آوریل ۹۶

بها: ۷ مارک آلمان یا معادل آن

نقل مطالب افق سوسیالیسم با ذکر مأخذ آزاد است.

## فهرست مطالب

۵		یادداشت سردبیر
۹		بیانیه حزب کمونیست ایران
۴۶	ابراهیم علیزاده	نگاهی به سیاست‌های حزب کمونیست در کردستان
۶۸	عبدالله مهتدی	کردستان و آینده مشترک جنبش انقلابی در ایران
۷۷	عبدالله مهتدی	زنان در کمون پاریس
۸۳	ارنگ هابزبام داریوش نویدی	در معرفی شکل‌بندی‌های اقتصادی - اجتماعی مارکس
۹۹	لارش بیورلین روند، م.	اسکاندیناوی سوخ در کمینتون



## یادداشت سردبیر

با این شماره، «افق سوسیالیسم» چشم بر روی جهان می‌گشاید با این امید که بتواند سهم خود را در امر تحقق چشم‌اندازی که هستی‌اش از آن مایه گرفته است، ادا کند. گرچه کارنامه عمل بعدی این نشریه بهترین معرف آن خواهد بود، با این‌وصف سخن کوتاهی در این زمینه در ابتدای کار ضروری به نظر می‌رسد.

پیش از هر چیز، «افق سوسیالیسم» از درون یک نیاز جدی حزب کمونیست ایران سر برآورده است، نیاز به نشریه‌ای که بررسی و تحلیل و راه‌گشایی آن مسائل فکری و سیاسی را وجهه همت خود قرار دهد که پیش‌اروی امروز و فردای این جریان قرار دارد. واقعیت این است که حزب کمونیست از بسیاری جهات به ترسیم مجدد سیمای نظری و سیاسی خود نیاز دارد و «افق سوسیالیسم» می‌کوشد سهم خود را در پاسخگویی به این نیاز ادا کند. دیدگاه‌های حزب کمونیست، سیاست‌ها و تاکتیک‌های آن باید مورد یک واری و ارزیابی انتقادی قرار بگیرد. طبیعتاً طی این واری نمی‌توان و نباید گنجینه‌ای را که از مصالح نزدیک به سی سال مبارزه در شرائط مختلف به وجود آمده است بسادگی کنار گذاشت، بلکه باید مثبت‌ترین و انقلابی‌ترین سیاست‌ها و سنت‌های گذشته حزب کمونیست – و پیش‌تر از آن کومه‌له – را با بهترین و پیشروترین دست‌آوردهای جنبش کارگری و مارکسیم معاصر تلفیق و ترکیب کرد. نشریه حاضر در خدمت پیشبرد پروسه فوق خواهد بود. اما پیشبرد این پروسه به معنای باز بودن صفحات «افق سوسیالیسم» به روی دیدگاه‌ها و نظرات احتمالاً متفاوت در درون حزب کمونیست و مباحثات سیاسی مختلف است. شکل دادن به یک وحدت فکری و سیاسی عالی‌تر، اگر بخواهد بر پایه‌های سیاسی اصولی قرار داشته باشد، تنها از این طریق می‌تواند پیشرفت کند.

از سوی دیگر ناگفته پیداست که بخش اعظم این مسائل در عین حال مسائل کل جریان کمونیستی در ایران است. بنابراین «افق سوسیالیسم» در عین حال مسائل همه جانبه تر و مخاطبان وسیع تری را مدنظر دارد و تلاش می کند سهم خود را بعنوان یک ارگان مبارزه سوسیالیستی در میان چپ ایران علی العموم ادا کند.

«افق سوسیالیسم» ارتباط نزدیک خود را با مبارزه طبقاتی و سنگرهای گوناگون آن در ایران نگاه می دارد و بنابراین نشریه ای سیاسی، مبارزه جو و جانبدار خواهد بود. بعلاوه «افق سوسیالیسم» نشریه ای برآمده از حزب کمونیست ایران است، با پراتیک مبارزاتی این حزب ارتباط زنده و متقابل داشته، به دورنما و اهداف عمومی آن وابسته است و به آن خدمت می کند، و خلاف این را هم تظاهر نخواهد نمود، اما در عین حال می کوشد با دیدی بازتر و وسیع تر به دست آوردهای مثبت مبارزه کارگری و کمونیستی در ایران و جهان بنگرد و از آن ها بهره گیرد و نیز سهم خود را در پرداختن به مسائل و معضلات عمومی تر مارکسیسم و مبارزه طبقاتی در ایران ادا نماید.

«افق سوسیالیسم» اخبار روز را، مگر به قصد بررسی و ارائه تحلیل خاصی از آن ها، منعکس نمی کند و تهییج سیاسی به معنای اخص این کلمه را مد نظر ندارد. هر کدام از این امور، ضمن اهمیتی که دارند، اما باید در جای مناسب خود و از طریق ظرف ها و تریبون های مربوط از پیش برده شوند. در مقابل، «افق سوسیالیسم» می خواهد به جنبه سیاسی و تحلیلی و نظری مسائل پردازد و به سیاست گذاری ها، به نقد و بررسی نظرات و سیاست های موجود، دامن زدن به مباحثه اصولی پیرامون آن ها، و امید است به راهگشایی برای مهمترین مسائل پیشروی جریان سوسیالیستی در ایران بطور اعم و حزب کمونیست ایران بطور اخص، خدمت کند.

با چنین نگرشی به اهداف و وظائف دوره کنونی خود، طبیعی است که «افق سوسیالیسم» با کمال میل از همکاری افراد خارج از جمع اولیه خود استقبال خواهد کرد. در حقیقت شکوفایی این نشریه و موفقیت آن در دستیابی به اهداف خود بستگی به گستردگی همکاران آن، جلب نظر و دخالت کسان هر چه بیشتر و گستردگی دیالوگی دارد که می تواند با مخاطبان خود برقرار کند. نه فقط در درون حزب، بلکه همچنین در بیرون آن.

«افق سوسیالیسم» می تواند بخش معینی از صفحات خود را، ضمن توجه به محدودیت مالی، محدودیت صفحات و نیز در چارچوب جهت گیری های خود، به نظرات رسیده، منجمله مشارکت در مباحثی که خود مطرح کرده است، اختصاص دهد. بعلاوه مطالب و پژوهش های آموزنده در اقتصاد و سیاست و فرهنگ و مسائل جنبش کارگری و یا ترجمه هایی را که مفید تشخیص دهد، در چارچوب همان موازین و محدودیت های فوق، چاپ خواهد کرد.



ضنا با توجه به مراتب فوق طبیعی است که مسئولیت مقالات با نویسندگان آنها است و مواضع هر مقاله الزاماً مورد تایید «افق سوسیالیسم» نیست. «افق سوسیالیسم» در صورتی که لازم تشخیص دهد نظر و یا ملاحظه خود را در قبال مقالاتی که دریافت می‌کند منعکس خواهد کرد.

در پایان معرفی کوتاهی از مطالب این شماره ضروری بنظر می‌رسد. مدت‌هاست که مسأله تغییر برنامه حزب کمونیست ایران در میان ما مورد بحث است. برنامه قدیمی حزب مدتهاست که در بسیاری موارد خوانایی خود را با عقاید و دیدگاه‌های حزب کمونیست از دست داده است و مبنایی برای وحدت بشمار نمی‌آید. نزدیک به دو سال است که مبحث برنامه و کار روی برنامه جدید در حزب کمونیست شروع شده است. آن چه تحت عنوان «بیانیه حزب کمونیست ایران» در اینجا می‌آید، در واقع بخش عمومی برنامه ما است و دیدگاه‌های عمومی و جهان‌بینی حزب ما، نقد ما به جامعه سرمایه‌داری و بدیل سوسیالیستی ما در قبال آن را در بردارد. هدف از انتشار این «بیانیه...»، گذاشتن آن به معرض اطلاع و قضاوت عموم بمنظور دامن زدن به یک بحث انتقادی و سازنده پیرامون آن است. بنابراین «افق سوسیالیسم» از گشایش باب مباحثه و دخیل شدن همه علاقمندان در این مبحث و دریافت نظرات و پیشنهادها آن‌ها استقبال می‌کند. کنگره پنجم حزب کمونیست این سند را مورد قضاوت نهایی قرار خواهد داد.

کنگره هشتم کومه‌له (سازمان کردستان حزب کمونیست ایران) در تابستان سال ۷۳ برگزار شد و منجمله به بررسی گزارش کمابیش تفصیلی کمیته مرکزی راجع به سیاست‌ها و جنبه‌های گوناگون فعالیت حزب کمونیست در کردستان پرداخت. برای اطلاع از این مبحث و آشنایی با نظرات ابراهیم علیزاده، دبیر اول کومه‌له، در این رابطه، مصاحبه‌ای را که جدیداً به همین منظور به عمل آمده و به دست ما رسیده است از نظرتان می‌گذرانیم. «افق سوسیالیسم» پرداختن انتقادی و اثباتی به جنبه‌های گوناگون سیاست‌ها و فعالیت‌های حزب در کردستان و دیدگاه‌های موجود و ادای سهم برای تدوین استراتژی جامعی در این رابطه را یکی از تم‌های مورد بحث در شماره‌های آتی قرار خواهد داد و از دریافت مقالات در این زمینه استقبال خواهد کرد.

روز بیست و ششم بهمن ماه سال ۱۳۵۷، پس از نه سال فعالیت زیرزمینی، طی اطلاعیه کوتاهی به مناسبت جان باختن یکی از بنیانگزاران خود، محمد حسین کریمی، در رویدادهای قیام، کومه‌له موجودیت خود را علنی کرد. این روز مناسبتی است که هر ساله در آن از فعالیت‌ها و سیاست‌های ما در کردستان صحبت می‌رود. با درج یک سخنرانی که به همین مناسبت ایراد شده به گرامیداشت این روز می‌رویم.

مارس، ماه کمون پاریس و ماه روز جهانی زن است. انتشار نوشته‌ای را که به بررسی موقعیت «زنان در کمون پاریس» می‌پردازد مناسب دیدیم. این نوشته قبلاً یک بار در

نشریه «جهان امروز» منتشر شده است.

انتشار مطالب آموزنده و دانش‌افزا، منجمله ترجمه‌ها، یکی از جنبه‌های کار «افق سوسیالیسم» را تشکیل می‌دهد، بدون این که الزاما با دیدگاه یا قضاوت نویسنده آن موافقت داشته باشد. برای این شماره دو ترجمه انتخاب شده است. ترجمه اول بخشی از مقدمه‌ای است که «اریک هابزیام»، مورخ مارکسیست و مشهور انگلستان بر اثر مارکس موسوم به «شکل‌بندی‌های ماقبل سرمایه‌داری» که خود بخشی از دست‌نوشته‌های مارکس مشهور به نام «گروند ریس» است، نوشته است. معرفی آثار هابزیام و ارزیابی از کارهای او خود موضوع مستقلی است، اما تا آنجا که به متن مورد بحث برمی‌گردد، مترجم آن داریوش نویدی معرفی لازم را بعمل آورده است. ادامه مطلب در شماره‌های بعدی خواهد آمد. دومین ترجمه مطلبی است که رابطه کمینترن را با احزاب کارگری و سوسیال دموکراتیک اسکاندیناوی در دهه بیست قرن حاضر بررسی می‌کند و انشعابات درونی این احزاب را در این متن مورد مطالعه قرار می‌دهد. ممکن است مطلب فعلی، که در دو شماره خواهد آمد، چه به خاطر کوچک بودن دامنه موضوع آن در کل استراتژی کمینترن و چه به خاطر دیدگاه خاصی که «لارش بیورلین» مورخ و نویسنده این اثر در قبال موضوع مورد بررسی خود اتخاذ می‌کند، نتواند حق مطلب را در مسأله بااهمیت بررسی و نقد مارکسیستی تجربه کمینترن و ادوار مختلف آن ادا کند، اما امید است که به برانگیختن فکر در این مورد و نیز به شناخت زوایانی از جنبش کمونیستی جهانی کمک کند.

## **بیانیه حزب کمونیست ایران**

- ۱\_ تولید سرمایه داری و مبارزه طبقاتی**
- ۲\_ دولت در جامعه سرمایه داری**
- ۳\_ سیمای کنونی جهان سرمایه داری**
- ۴\_ تجربه شوروی و عواقب آن**
- ۵\_ آلترناتیو کارگران: انقلاب اجتماعی و سوسیالیسم**

متنی که ذیلاً ملاحظه می‌کنید، ابتدا به نام «بخش عمومی برنامه حزب کمونیست ایران» به صورت پیش‌نویس مختصرتر و اولیه‌ای در تابستان سال ۷۳ به کنگره چهارم حزب ما عرضه شد. کنگره چهارم این پیش‌نویس را، همراه با پیش‌نویس دیگری که «بخش ایران» نام داشت، در کلیات تصویب کرد و به عنوان صبنایی که برنامه حزب باید از طریق اصلاح و تکمیل آن تهیه شود شناخت و به این منظور رأساً «کمیسیون برنامه» را مرکب از هفت نفر از رفقا انتخاب کرد و مقرر داشت که متن اصلاح شده به کنفرانس ویژه‌ای که باید به همین منظور برگزار شود ارائه شود. متن اصلاح شده در تابستان ۷۴ به «کنفرانس برنامه» ارائه شد و ضمن بررسی و ارائه نظرات انتقادی و تکمیلی و تغییر نام آن به «بیانیه...»، مورد تایید قرار گرفت و در عین حال توافق شد که کمیته مرکزی حزب اصلاحات مورد نظر را بعمل آورده و آن را به نام بیانیه مصوب حزب کمونیست ایران منتشر کند. با اینهمه، پس از تهیه متن اصلاح شده، کمیته مرکزی صلاح‌تر دانست که از تصمیم‌گیری رسمی در قبال آن خودداری کرده و به جای آن به منظور دخیل کردن بیشتر اعضای حزب و کسب نظرات احتمالی آنان، و همچنین گذاشتن آن به معرض قضاوت عمومی و دامن زدن به بحث پیرامون دیدگاه‌ها و نظرات مندرج در آن، متن «بیانیه حزب کمونیست ایران» را که از مراحل معینی از تایید نیز گذشته است، منتشر کند و تعیین تکلیف قطعی و نهایی آن را به کنگره پنجم حزب بسپارد. متن «بیانیه...» را عبدالله مهتدی تهیه کرده و طی مراحل متعدد مورد بازبینی و اصلاح قرار داده است.

یادآوری می‌شود که «برنامه حزب کمونیست ایران»، که در واقع برنامه اجتماعی و سیاسی حزب کمونیست در قبال جامعه ایران و نیز مطالبات و اهداف فوری آن را در بر می‌گیرد، جداگانه در حال تهیه است.

## ۱- تولید سرمایه داری و مبارزه طبقاتی

برخلاف توهمات بورژوازی رایج، سرمایه داری نظامی طبیعی و ابدی نبوده و نیست، بلکه یک شکل اجتماعی تاریخی، مشروط و نهایتاً گذرا است که با مرحله معینی از توسعه و پیشرفت تولید اجتماعی در جامعه انسانی مرتبط است.

سرمایه داری چند سده پیش در اروپا از تکامل اقتصادی و اجتماعی در درون نظام های پیشین سر برآورد و رشد اولیه خود را بر مبنای خلع بدهای گسترده و خانمان برانداز از دهقانان و تولید کنندگان مستقل تامین نمود. این خلع بدها، که بعدها در قاره ها، کشورها و جوامع گوناگون به اشکال متفاوت تکرار شده است، در واقع شرط لازم برای استقرار و کارکرد مناسبات تولید سرمایه داری یعنی جدایی تولید کنندگان مستقیم از امکانات تولید وسائل معیشت خود و لذا ناگزیری آنان برای تن در دادن به کار مزدی را فراهم می ساخت. راز امکان پذیری این خلع بدها که با قهر و عنف و به خونین ترین شیوه ها عملی می شد در این بود که در بطن جامعه کهن طبقه تحت انقیاد و استثمار شونده ای وجود داشت و سرمایه داری تنها شکل استثمار آن را عوض می کرد.

همپای با این خلع بدها، با دست یازیدن به غارت های مستعمراتی، گشودن سرزمین های جدیدالاکتشاف و قلع و قمع بومیان و یا بکار گرفتن برده وار آن ها، شکار سیاهان و تجارت آن ها بعنوان برده و استفاده گسترده از کار بردگان، انباشت ثروت در دست طبقه تصاحب کننده نوین فزونی گرفت و چرخهای سرمایه داری هرچه بیشتر بحرکت افتاد.

تولید سرمایه‌داری که در بطن نظام کهن گسترش پیدا کرده بود، با توسعه فراگیر اقتصاد کالایی، متلاشی کردن تدریجی اقتصادهای طبیعی و پراکنده و تشکیل بازارهای داخلی واحد در کشورهای بزرگ اروپای غربی توأم بود و با به کار گرفتن نیروی کار اجیر در مقیاس اجتماعی، به چنان منبع نیرومند و فزاینده‌ای دست یافته بود که تولید در چهارچوب مناسبات کهنه هرگز قادر به دستیابی به آن نبود.

سرانجام در نیمه دوم قرن هیجدهم با ظهور انقلاب صنعتی در انگلستان و گسترش آن به کشورهای دیگر اروپایی، چنان دگرگونی‌ای در تولید پدید آمد که نظیر آن در هیچیک از ادوار اجتماعی پیشین دیده نشده بود. پیدایش و گسترش تولید ماشینی نوین، کشتی‌های بخار، راه آهن‌ها، کانال‌ها، وسائل ارتباطی کشوری و جهانی، که تحت مناسبات تولیدی نوین صورت می‌گرفت، چنان موثر بود که اشکال و شیوه‌های دیگر تولید اجتماعی را یا بکلی از صحنه خارج کرد و یا از اهمیت انداخته و به حاشیه راند و شیوه تولید سرمایه‌داری مبتنی بر استثمار گسترده کار مزدی در صنعت و تجارت را بطور برگشت‌ناپذیری به الگوی غالب تولید مبدل ساخت.

گسترش سرمایه‌داری به اروپای غربی محدود نماند و بویژه ایالات متحده آمریکا، مستعمره پیشین بریتانیا، با اتکاء به امکانات مادی و طبیعی سرشار و در غیاب قیود دست و پا گیر نظام کهن فئودالی و اشرافی، با سرعت هرچه تمامتر به مرکز نیرومند تولید و انباشت سرمایه تبدیل گردید.

انقلاب‌های بورژوازی در قرن هفدهم (انقلاب انگلستان)، قرن هیجدهم (انقلاب کبیر فرانسه) و قرن نوزدهم (انقلاب‌های آلمان، ایتالیا و پاره‌ای کشورهای دیگر اروپایی) موانع سیاسی، اداری و قانونی را از پیش پای گسترش مناسبات سرمایه‌داری در کشورهای گوناگون برداشتند و از لحاظ سیاسی نیز، ولو به شیوه‌ها و بدرجات مختلف، شرائط حاکمیت طبقه سرمایه دار را تأمین نمودند.

پیدایش تولید نوین، تحولات تکنیکی و تغییرات اقتصادی و اجتماعی‌ای که در حال پدید آمدن بود، در عین حال با پیشرفت چشمگیر علوم، افول قدرت مادی و معنوی کلیسا و سست شدن و بی‌اعتبار شدن تفکر جامد مذهبی و پیدایش تغییرات عمیق در مفاهیم و نگرش‌های فلسفی، اجتماعی و سیاسی انسان همراه بود، نگرش‌هایی که با مناسبات جدید خوانایی داشته و جامعه بورژوازی مبتنی بر این مناسبات را توجیه و تقدیس می‌کرد.

شیوه تولید سرمایه‌داری سرانجام و طی کشاکش‌ها و تحولات گوناگون طی دو قرن اخیر، با استفاده از دیپلوماسی، جنگ‌ها، کشورگشایی‌های استعماری و تحمیل شرایط نابرابر، ولی نهایتاً پیش از هر چیز از طریق برتری خردکننده خود بر نظام‌های اجتماعی و مناسبات اقتصادی پیشین، توانست بر موانع طبیعی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در

اقصا نقاط جهان غلبه یافته و به صورت نظام عمومی و فراگیر بر تمام کره زمین سلطه پیدا کند.

سرمایه داری، مانند همه نظام‌های طبقاتی پیشین، براساس استثمار اکثریت تولید کننده توسط اقلیت تصاحب کننده قرار دارد. در عین حال سرمایه داری پیشرفته ترین نظام طبقاتی است و بخاطر خصلت ویژه تولید خود ابعاد استثمار انسانی را به درجه‌ای رسانده که تمام بهره‌کشی‌های باستانی و برده داری و قرون وسطایی پیشین در قیاس با آن مانند قطره‌ای در برابر دریاست.

خصلت اساسی تولید سرمایه داری عبارت از تبدیل نیروی کار انسان به کالا، تصاحب این نیروی کار در مقابل مزد و بهره‌کشی گسترده از آن است. شرط لازم برای تولید سرمایه داری، بنابراین، تن دادن اکثریت جامعه به فروش نیروی کار خود به سرمایه است. به عبارت دیگر تولید سرمایه داری فقط در صورتی ممکن است که از اکثریت جامعه بطور کامل سلب مالکیت شود تا این اکثریت به خاطر تأمین گذران و بقای خود ناگزیر از فروش هرروزه نیروی کار خویش شود. معنای واقعی «آزاد» کردن نیروی کار، گذشته از الغای قیود ماقبل سرمایه داری، به جز این سلب مالکیت از عامه مردم به منظور تداوم شرایط کارکرد تولید سرمایه داری چیز دیگری نیست. بنابراین طبیعی است که در هیچیک از نظام‌های طبقاتی پیشین سلب مالکیت از توده کثیر مردم تا این حد گسترده و تا این درجه کامل نبوده‌است. این سلب مالکیت گسترده در عین حال که شرط اساسی موجودیت تولید سرمایه داری و تداوم آن است، خود از راه بهره‌کشی دائمی و گسترده از توان کار بشری و محدود نگاه داشتن سهم کارگر به مزد، یعنی به حداقل معیشت، مداوماً باز تولید می‌شود. مزد، یعنی سهمی که کارگر در ازای فروش قوای جسمی و فکری خویش به سرمایه، در ازای فروش توان مغز، اعصاب و عضلات خویش، دریافت می‌کند، بالطبع جز بهای این نیروی کار در بازار چیز دیگری نیست. بهای نیروی کار هم به نوبه خود توسط آن مقدار وسائل معیشت تعیین می‌شود که بتواند امکان تجدید قوا و باز تولید این توان کار را تأمین کند. لذا مزد یعنی سهم کارگر در تولید سرمایه داری، نهایتاً جز تأمین حداقل معیشت نمی‌تواند چیز دیگری باشد. ضمناً این حداقل معیشت شامل تأمین شرایط تولید مثل نیز هست تا نسل‌های بعدی طبقه کارگر نیز در فردا و فرداهای دیگر بازهم بتوانند به سرمایه خدمت کنند.

این سهم، اگر چه با گذشت نسل‌ها و تغییرات اجتماعی و تاریخی که در اثر رشد جامعه ببار می‌آید و در درجه اول اساساً بر اثر مبارزات و جنبش‌های کارگران و تلاش‌های آنان برای تأمین شرایط بهتر زندگی، بطور مطلق افزایش‌هایی حاصل می‌کند، اما بطور نسبی یعنی در قیاس با کار اضافی‌ای که سرمایه از کارگر می‌رباید، و به ویژه با توجه به پیشرفت‌های فنی و تکنیکی عظیم دوره سرمایه داری و افزایش خیره‌کننده قدرت تولیدی انسان، دانما کمتر و ناچیزتر می‌شود. به علاوه، در دوره‌های بحران و رکود سرمایه داری،

مانند آنچه هم‌اکنون در اکثر کشورهای دنیا جریان دارد، چه بسا سهم کارگر یعنی مرزدها و قدرت خرید واقعی آنها بطور مطلق هم کاهش می‌یابد.

وانگهی، سرمایه‌داری حتی از تأمین همین شرایط نیز بطور ثابت و دائمی برای کارگران مرزدی خود ناتوان است. ناامنی و عدم تأمین شغلی و بیکاری از اجزاء و عوارض گریز ناپذیر تولید سرمایه‌داری هستند. درمنطق تولید سرمایه‌داری نیروی کار «آزاد» شده کارگر، و یا به عبارت بهتر نیروی کار تصاحب شده جامعه توسط سرمایه، فقط آنجا و تا آن اندازه به کار گرفته می‌شود که بتواند سود تولید کند و بر سرمایه بیفزاید و لذا کارگر فقط تا آنجا حق حیات دارد که به انباشت سرمایه خدمت کند.

سود و انباشت فزاینده، محرک و هدف تولید سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد و لذا سرمایه‌داری بخاطر کاهش هزینه‌های کار و بالا بردن بارآوری آن و در نتیجه تصاحب بخش هرچه بیشتر و فزاینده‌تری از ثمره کار انسان، به انقلاب‌های پی‌درپی در تولید و تکنولوژی دامن می‌زند و به همه منابع طبیعی و همه شئون زندگی اجتماعی دست می‌اندازد. بدینسان تولید سرمایه‌داری، در قیاس با سیستم‌های اجتماعی گذشته، ثروت اجتماعی را با ابعادی نجومی افزایش می‌دهد، اما این ثروت را در یک قطب تمرکز می‌بخشد و اکثریت عظیم تولیدکنندگان را هر چه بیشتر از دسترسی به این ثروت و امکانات انبوه محروم می‌سازد. انباشت سرمایه با انباشت محرومیت بناگزییر توأم‌اند. سرمایه‌داری شکاف بین طبقات تولید کننده و تصاحب کننده را ابعادی بیسابقه و خیره کننده می‌بخشد و به عنوان یک قانون ذاتی خود مداوماً براین شکاف می‌افزاید.

اما از طرف دیگر انباشت سرمایه جز قدرتمندتر شدن نیروی که کارگر را به بند کشیده، جز تحکیم سلطه سرمایه و انقیاد فزاینده کارگر، و لذا انقیاد کل جامعه در پیش پای سرمایه و منفعت آن معنای دیگری ندارد. خصلت اسارت‌آور کار، از دست رفتن هرچه بیشتر کنترل تولیدکنندگان مستقیم بر پروسه تولید و لذا بیگانگی کارگر با ثمرات کار خود و با دنیایی که به دست او ساخته می‌شود ولی برای او صورتی هرچه بیشتر خصمانه به خود می‌گیرد، شرایط تباهی آور و جانکاهی برای کارگر خلق می‌کند و فرو کوفتن دائمی آزادی، خلاقیت و قوای مادی و معنوی وی را در بر دارد. سیستم سرمایه‌داری بحق بردگی مرزدی و یابردگی مدرن نامیده می‌شود.

تولید سرمایه‌داری همواره دستخوش دوره‌های متناوب رکود و رونق، دستخوش بحرانهای اقتصادی است که با گذشت زمان شدیدتر و عمیق‌تر شده و عواقب ویرانگرتری برای جامعه بشری بجای می‌گذارند. منشاء این بحران‌ها تضادهای درونی خود تولید سرمایه‌داری است. انباشت سرمایه، با تناقضات ذاتی خویش، مداوماً موانعی در پیش پای خود خلق می‌کند که هر بار بزرگ‌تر و عبور ناپذیرتر بنظر می‌رسند. این بحران‌ها، برخلاف همه ادوار تاریخی پیشین، نه در نتیجه کمبود، نه به خاطر اولیه بودن و نارسا بودن قوای



مولد اجتماعی، بلکه به خاطر حاکم بودن مناسبات سرمایه‌داری بر قوای پیشرفته تولید، به خاطر ناخوانا بودن این مناسبات با رشد عظیم تولیدی و تکنولوژیک جامعه و توانایی‌های خلاقه اجتماعی انسان است.

طی این بحران‌ها بخش‌های بزرگی از تولید دچار رکود و یا وقفه می‌شود، بیکاری ابعاد هرچه گسترده‌تری می‌یابد، میلیون‌ها و میلیون‌ها خانواده کارگری و کم‌درآمد از هستی ساقط می‌شوند و به فلاکت می‌افتند، اکثریت جامعه به ورطه فقر و بی‌تامینی سقوط می‌کند، همان مزدهای حداقل و دست‌آوردهای تاکنونی کارگران و مردم زخم‌تکش نیز مورد تعرض سرمایه‌داری قرار می‌گیرد و بهره‌کشی تشدید می‌شود، رقابت بین سرمایه‌ها سبعانه‌تر می‌شود، سرمایه‌ها و بنگاه‌های کوچک‌تر به ورشکستگی کشیده شده و از طرف رقبای نیرومندتر بلعیده می‌شوند. سرمایه‌داری دور جدیدی از تجدید سازمان درونی خود را، به بهای اثرات ویرانگر اجتماعی و انسانی، از سر می‌گذراند و خود را برای دور جدیدی از انباشت آماده می‌سازد. در این تنازع بقای درونی، سرمایه‌داری بناگزییر به تشدید استثمار و بالا بردن بازهم بیشتر بارآوری کار و به دور جدیدی از انباشت متزاید روی می‌آورد و به این ترتیب نطفه‌های یک بحران بازهم شدیدتر و هولناکتر آتی را بجای می‌گذارد. این بحران‌ها در عین حال موجبات تشدید رقابت‌ها و خصومت‌های بین کشورها و بلوک‌های گوناگون سرمایه‌داری را فراهم می‌سازد و یکی از عوامل زمینه‌ساز جنگ‌های سرمایه‌دارانه و امپریالیستی است.

رشد تولید سرمایه‌داری، انباشت مداوم، رقابت بین سرمایه‌ها و همچنین کارکرد بحران‌ها بناگزییر موجب تجمع و تمرکز سرمایه و تشدید دائمی این تجمع و تمرکز می‌شود. این پروسه نهایتاً از اوائل قرن بیستم به این سو به ایجاد انحصارات صنعتی و مالی عظیم، به کنترل رشته‌های وسیعی از تولید در کشورها و سپس در سطح جهان توسط معدودی شرکت‌های غول‌پیکر سرمایه‌داری منجر شده است. امپریالیسم یا دوره انحصارات و سیادت سرمایه‌داری مالی، که از دهه‌های پایانی قرن نوزدهم آغاز شده و در قرن بیستم به توسعه کامل خود می‌رسد، با عواقب اقتصادی و سیاسی جهانی آن، محصول ناگزییر رشد سرمایه‌داری و در عین حال بیانگر گنبدگی مناسبات تولیدی آنست.

هم‌اکنون سرمایه‌داری بیش از پیش به تمرکز و انحصار تولید در بخش اعظم جهان توسط معدودی سرمایه‌های مافوق کلان و فراملیتی تکامل پیدا کرده است که کنترل تولید و مالیه جهانی، و نیز دولت‌ها، رسانه‌ها و موسسات بین‌المللی، و لذا سرنوشت بشریت امروز را در دست گرفته‌اند.

اما از طرف دیگر سرمایه‌داری با شکل دادن و توسعه و تمرکز بخشیدن به طبقه کارگران مزدی، با تبدیل آنان به طبقه اصلی تولیدکننده در مقیاس جهانی، و با خلق شرایطی که فوقاً تصویر شد، در عین حال گورکن خود را می‌پرورد و شرایط مبارزه ناگزییر این طبقه

علیه سرمایه‌داری را فراهم می‌سازد. صرف‌نظر از تغییراتی که بناگزیب در مراحل گوناگون تولید سرمایه‌داری در ترکیب درونی طبقه کارگر پدید آمده و می‌آید، اما برخلاف آنچه گاه ادعا می‌شود، چه از لحاظ کمی و چه از نظر نقش و مکان آن در تولید در مقیاس جهانی، هر روزه بر اهمیت و توانانی بالقوه طبقه کارگر افزوده می‌شود.

از همان نیمه اول قرن نوزدهم جنبش‌های اعتراضی پردامنه و قیام‌های کارگری در صحنه اروپا ظاهر شدند و نشان دادند که جدال بورژوازی با نیروهای نظام کهن جای خود را به جدال بورژوازی با طبقه اجتماعی‌ای داده است که مستقیماً محصول تولید سرمایه‌داری است. انقلاب ۱۸۴۸ در اروپا، و به ویژه در فرانسه، طبقه کارگر را بعنوان یک نیروی اجتماعی جدید، با خواست‌ها و افق اجتماعی کاملاً متفاوت نشان داد و به صحنه پیکارهای قهرمانانه کشانید. از آن پس تاریخ اروپا رنگ سازش بورژوازی با ارتجاع کهن به منظور مقابله با دشمن جدید را بخود گرفت و بورژوازی برای همیشه به یک نیروی سیاسی محافظه‌کار تبدیل شد. این بار بورژوازی نه در پشت سر بلکه در پیشاپیش خود با نیروی اجتماعی متخاصمی مواجه شده بود که مخلوق خود وی بود. برخلاف اشرافیت، روحانیت و استبداد فئودالی که گسترش شیوه تولید سرمایه‌داری به زوال آنها حکم می‌داد، این بار طبقه‌ای در حال برخاستن بود که به حکم خود تولید سرمایه‌داری و منطق سود از رشد و فشرده شدنش گریزی نبود. سرمایه به نحو چاره ناپذیری به دشمن خود وابسته شده بود.

به این ترتیب جنبش کارگری نوین زاده می‌شود و با خود نه فقط خواست‌ها و تمایلات اجتماعی جدید بلکه همچنین اشکال و شیوه‌های مبارزاتی کاملاً نوینی به جهان عرضه می‌کند. تجمعات و تشکل‌های کارگری به قیمت اعتصاب‌ها و گرسنگی کشیدن‌ها، و چه بسا با خون و قربانی، علی‌رغم قوانین شدیداً محدود کننده و دخالت‌های سرکوبگرانه دولت‌ها در همه کشورهای، به تدریج راه خود را به اروپای قرن نوزدهم، و بعدها به همه جهان، باز می‌کنند. جنبش‌های گسترده کارگری بخاطر کسب حقوق مدنی برای طبقه کارگر، که تقریباً به تمامی از دایره شمول دموکراسی پارلمانی خارج بود، به خاطر کسب حقوق اتحادیه‌ای، ایجاد محدودیت در ساعات کار، محدودیت کار کودکان، و در یک کلام به خاطر بهبود شرایط کار و زیست کارگران مزدی به بخش جدایی ناپذیری از تاریخ جوامع سرمایه‌داری تبدیل می‌شود.

در همین دوره نهادها و نگرش‌های اجتماعی و سیاسی مستقر بورژوازی نیز به مصاف طلبیده می‌شود و نگرش‌های انتقادی از جامعه سرمایه‌داری پروبال می‌کشایند. ملت، که ره‌آورد غرور آفرین بورژوازی و بازتاب سیاسی و فرهنگی بازار داخلی واحد آن بود و به عنوان شکل ایده‌آل سامان یابی جامعه بشری قلمداد می‌شد، هنوز چندان دیری نپاییده بود که بر اثر شرایط اقتصادی و اجتماعی نوین و مبارزات طبقاتی ناشی از آن دچار شکافی پرنشده‌ای گردید و به دو اردوگاه متخاصم تقسیم شد. برمتن چنین شرایطی است که

نهضت‌های سوسیالیستی پا می‌گیرند و کمونیسم بعنوان جنبش اعتراضی رادیکال کارگران که کل نظام موجود را آماج گرفته است، در اروپا به گشت و گذار در می‌آید.

در یکی از این مقاطع، بر اثر فشار شرایط داخلی و نیز تحت تاثیر شکست فرانسه در جنگ خارجی، کمون پاریس بعنوان اولین قیام پیروزمند کارگری در سال ۱۸۷۱ قدرت را در «پایتخت اروپا» به چنگ می‌آورد و آن را در اندک زمانی به دموکراتیک‌ترین و شریف‌ترین شکلی که تا آن وقت برای سرمایه‌داری و مفاخر پارلمانی آن ناشناخته بود، سازمان می‌دهد. کمون پاریس، اگرچه در شرایط بسیار نامساعد و اضطراری شکل گرفت و پس از دوماه نیز به سبعمانه‌ترین شکلی در خون غرق شد، اما توانست تصویری از آنچه بطور ناگزیر در انتظار جامعه سرمایه‌داری بود ارائه دهد.

اگرچه به دنبال کمون و در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم، انقلاب‌های کارگری برای چندین دهه از صحنه خارج شدند، اما جنبش کارگری و سازمان‌یابی کارگری با گام‌های بزرگی رو به گسترش و استحکام نهاد.

پس از ورود سرمایه‌داری به مرحله امپریالیسم و تشدید تناقضات درونی آن و نیز تشدید رقابت‌های امپریالیستی بر سر منابع و بازارها که به در گرفتن اولین جنگ جهانی امپریالیستی و تحمیل مصائب بیسابقه‌ای بر بشریت منجر شد، دوره «صلح آمیز» مبارزه طبقاتی و خوشبینی‌هایی که همراه با آن نسبت به پیشرفت دائمی و موزون سرمایه‌داری شکل گرفته بود، بخاک سپرده شد و بار دیگر بدبینی و اعتراض‌های شدید و گسترده اجتماعی صحنه جهان سرمایه‌داری را فراگرفت. انقلاب اکتبر در روسیه و انقلاب‌های آلمان و مجارستان در پایان جنگ جهانی اول در چنین شرایطی در گرفتند. همچنین درگرفتن انقلاب و یا پیدایش حالت‌های انقلابی در کشورهای متعدد اروپا و آسیا، بروز اعتصابات عمومی و سربرآوردن جنبش شورایی در پاره‌ای کشورهای اروپای غربی، میدان‌های دیگر نبرد طبقاتی و شاخص وضعیت عمومی در دهه‌های اول قرن بیستم را تشکیل می‌دادند.

دوره انحصار و سیادت سرمایه‌داری در دهه‌های آخر قرن نوزدهم، در عین حال با موج جدیدی از استعمار و کشورگشایی‌های استعماری، تقسیم جهان به مناطق نفوذ و نیز با صدور سرمایه به این کشورها در مقیاسی کاملاً جدید توأم بود. تصرف منابع طبیعی سرشار، توأم با بازارهای جدید و نیروی کار ارزانی که باید از میان میلیون‌ها دهقان و تولیدکننده خرده پای طبیعی تدارک دیده می‌شد، تقریباً در همه جا از راه لشکرکشی‌ها، جنگ‌های غارتگرانه و امپریالیستی و باصطلاح «سیاست کشتی توپدار» پیش می‌رفت. توسعه طلبی، ارتجاع سیاسی، سلب استقلال و به انقیاد کشاندن ملل کوچکتر و عقب مانده و اعمال ستمگری ملی توسط «قدرت‌های بزرگ» سرمایه‌داری به پدیده متداول و جهان‌شمول دوره امپریالیسم تبدیل شد.

به این ترتیب «شرق» نیز توسط سرمایه فتح شد و به جزء و تابعی از بازار جهانی و نوسانات آن تبدیل گردید. از آن پس تاریخ سرمایه‌داری فقط تاریخ اروپا و غرب نبود، بلکه به تاریخ آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، به تاریخ کره زمین تبدیل شد. کشورهای که با نظامات قدیمی و بسته خود در بی‌خبری بسر می‌بردند، به بیداری و تکان‌های سیاسی کشیده شدند و پدیده انقلاب‌های نوع جدید را به خود را به این گونه کشورها نیز گشود. حضور بخش‌ها و جناح‌های فعال و پیکارجوی کارگری در بسیاری از انقلابات و جنبش‌های ضد استعماری و آزادیبخش در کشورهای تازه بیدار شده (از قبیل هندوستان، چین، هندوچین، ایران، ترکیه، کشورهای آمریکای لاتین)، به میدان آمدن طبقه کارگر و تاثیر اجتماعی آن را در کشورهایی که جدیداً به مدار سرمایه‌داری کشیده می‌شدند، اعلام می‌کردند.

در یک کلام تمام تاریخ سرمایه‌داری، به ویژه در قرن حاضر، آکنده از اعتصاب‌ها، اعتراض‌ها، جنبش‌ها و انقلابات کارگری بوده است. مبارزات طبقاتی کارگران، چه در کشورهای پیشرفته صنعتی و چه در کشورهای عقب مانده‌تر سرمایه‌داری، چه به صورت انقلاب‌ها و جنبش‌های اجتماعی و چه به شکل مبارزات دائمی و روزمره، عامل اصلی و تعیین کننده در بهبود شرایط زیست توده‌ها، در گسترش دموکراسی و حقوق شهروندان و تعدیل و کاهش خودسری‌های دولت و سرمایه‌داران، و در به بار آمدن اصلاحات اجتماعی در چهارچوب سرمایه‌داری بوده و باین معنی نیروی محرکه پیشرفت تاریخی دوران معاصر را تشکیل داده است.

## ۲\_ دولت در جامعه سرمایه داری

دولت در جامعه سرمایه داری، مانند همه جوامع طبقاتی پیشین، دستگاه متمرکز طبقه حاکم جامعه برای تثبیت و تداوم سیادت خود بر طبقات ستمکش و استثمار شونده است. دولت بورژوازی، علیرغم اینکه با اتکا، به تساوی صوری افراد در برابر قانون و پذیرش اصل حاکمیت مردم از طریق انتخابات بیش از همه دولت‌های پیشین ظاهر نیروی مافوق طبقات بخود می‌گیرد، اما در واقعیت امر نه فقط «مختار» و «مستقل» از بورژوازی نیست، بلکه با هزاران رشته به منافع طبقه حاکمه وابسته است و در واقع بطور کامل و هر روزه از طرف سرمایه داران خریداری می‌شود. قوه مجریه دولت‌های بورژوازی در حقیقت مانند کمیته اجرایی کل طبقه سرمایه دار در کشور عمل می‌کند.

دولت بورژوازی، در کامل‌ترین و خالص‌ترین شکل آن، یعنی دموکراسی پارلمانی، با بی‌اعتبار اعلام کردن وابستگی‌های شخصی و مربوط به اصل و نسب، در واقع وابستگی تمام عیار خود را به سرمایه، و صرفاً به سرمایه، تاکید می‌کند و خود را به کل طبقه بورژوا بعنوان یک طبقه و منافع عمومی آن متکی می‌سازد.

دولت سرمایه داری در عین حال به حکم خصلت متمرکز و مرتبط تولید سرمایه داری، و نیز به حکم خصلت فشرده مبارزه طبقاتی در جامعه معاصر، متمرکزترین دولتی است که در نظام‌های طبقاتی پدیدار شده است. این دولت با بوروکراسی عریض و طویل، با ارتش‌های مجهز و کثیرالعهده و دائمی، با پلیس و دستگاه‌های امنیتی گسترده و غیره روز

به روز به بار سنگین‌تری بر دوش جامعه تبدیل شده و بخش‌های قابل ملاحظه‌ای از درآمد اجتماعی را در خود فرو می‌برد. دستیابی به مقامات و مناصب دولتی خود یکی از منابع درآمد مستقیم و غیر مستقیم برای اقشاری از بورژوازی و یکی از عوامل مهم در رقابت احزاب بورژوا برای رسیدن به حکومت را تشکیل می‌دهد.

نظام پارلمانی، که شاه‌بیت سیستم سیاسی حکومت بورژوازی است، با وجود پیشرفتی که در قیاس با استبداد و رژیم‌های کهنه اجتماعی در بردارد، نهایتاً جز ابزاری که به بهترین نحو با منافع، موقعیت مادی و اجتماعی، و جهان‌بینی و نگرش سیاسی بورژوازی متناسب بوده و مانند سایر مؤسسات بورژوائی به حفظ سیادت طبقاتی وی خدمت می‌کند، چیز دیگری نیست.

پذیرش حق رای همگانی و گسترش آن به حق رای زنان در ابتدای این قرن، که خود پیش از هر چیز محصول جنبش کارگری و مبارزات سوسیالیستی پایان قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم بود، گرچه پیشرفت بزرگی در کسب حقوق مدنی برای کارگران، زنان و مردم عادی محسوب می‌شد و به معنای وادار کردن بورژوازی به گسترش مفهوم شهروند به طبقات غیرمالک بود، اما نه فقط مطابق پیش‌بینی رفرمیست‌ها موجب ظهور دولت‌های «بیطرف» و فتح آن‌ها از طرف توده انتخاب‌کنندگان از طریق پروسه‌های پارلمانی نشد و نمی‌توانست بشود، بلکه نهایتاً حاکمیت سرمایه را خالص‌تر و کامل‌تر برقرار ساخت.

سیستم سرمایه‌داری همانطور که اکثریت جامعه را از حاکمیت بر تولید و کار خود محروم می‌کند، در عرصه سیاست نیز بعنوان یک قاعده این اکثریت را از مشارکت در تصمیم‌گیری و دخالت در سرنوشت خویش طرد می‌کند و به کنار می‌گذارد. دموکراسی پارلمانی فقط بر مبنای واگذار کردن سیاست به نخبگان و بی‌تفاوتی و عدم تحرک سیاسی واقعی توده‌ها می‌تواند تداوم داشته باشد. هرزمان که توده کارگران، توده عادی مردم، سهمی واقعی در قدرت و مشارکت جدی در بدست گرفتن سرنوشت جامعه را خواستار شوند، درست همان زمان محدودیت واقعی دموکراسی پارلمانی خود را نشان می‌دهد و چه بسا پای ارتش‌ها، کودتاها و سرکوب‌ها و نیز قیام‌ها، انقلاب‌ها و جنبش‌های توده‌ای به میان کشیده می‌شود.

تمرکز هرچه بیشتر قدرت در دست شرکت‌های غول پیکر سرمایه‌داری، تبدیل شدن هرچه بیشتر آن‌ها به محل واقعی تصمیم‌گیری‌های اجتماعی و قدرقدرتی و غیر جوابگو بودن آن‌ها به هر مرجع منتخب، دامنه کنترل پارلمان‌ها بر سرمایه را طی دهه‌های اخیر به مراتب کاهش داده است. به علاوه، انحصار رسانه‌های همگانی در دست سلاطین سرمایه، سیر فزاینده فساد سیاسی و مالی و رشوه خواری دولت‌ها، و نیز بازتاب این وضع به صورت افزایش بی‌تفاوتی سیاسی توده‌ها نسبت به سیستم پارلمانی و بی‌اعتمادی آنها به

همه احزاب سنتی، دموکراسی پارلمانی را بیش از پیش کم خاصیت کرده و به بحران پارلمانتاریسم در غرب دامن زده است. در کل، دولت سرمایه‌داری در دوره فعلی بیش از همیشه به تابع و آلت دست سرمایه‌های بزرگ بین‌المللی، شرکتهای چندملیتی و مراکز مالی و بورس‌ها تبدیل شده است.

وانگهی، دموکراسی پارلمانی فقط یکی از اشکال دولت بورژوازی است که آنها عمدتاً در اروپای غربی و ایالات متحده عمل کرده است. این توهم لیبرالی که گویا حاکمیت و کارکرد سرمایه‌داری الزاماً و تنها با شکل دموکراسی پارلمانی سازگاری دارد، نه با تاریخ گذشته سرمایه‌داری و نه با تجربه قرن بیستم آن خوانایی ندارد. طی قرن حاضر الگوی متداول حکومت در اکثریت کشورهای جهان را در واقع دیکتاتوری‌های آشکار، رژیم‌های نظامی، فاشیستی و یامذهبی، و یا حداکثر رژیم‌های پلیسی مزین به پارلمان تشکیل می‌داده است.

پیدایش و قدرت‌گیری فاشیسم در پیش‌رفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری در فاصله بین دو جنگ جهانی، نه فقط گنبدی سرمایه‌داری معاصر و تناقض آن را با حیات و حرمت انسان برملا می‌کند، بلکه این را هم نشان می‌دهد که برای نجات سرمایه‌داری از بحران‌های مهلک و غلبه بر دورنمای انقلاب کارگری، چگونه بورژوازی تحت شرایط خاصی آمادگی آن را دارد که به این بدیل پناه برد و باین ترتیب در قلب خود اروپا نیز دموکراسی پارلمانی را برهم زند، اولیه‌ترین حقوق قانونی شهروندان را لگدمال کند و به دیکتاتوری عریان و برپایی آشویتس‌ها توسل جوید.

به‌علاوه، حمایت قدرت‌های امپریالیستی از ارتجاع محلی، سلاطین، شیوخ و دیکتاتوری‌های نظامی در کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین و توسل به دخالت‌های مسلحانه و کودتاهای نظامی، هرچا که مردم در این جوامع برای تغییر شرایط اجتماعی و گسترش حقوق دموکراتیک خود بپا خاسته‌اند، روایت مکرر تمام قرن حاضر است. وجود و تداوم این گونه شکل‌های حکومتی استبدادی در کشورهای عقب مانده سرمایه‌داری، بیش از آنکه معلول پیشینه اجتماعی و فرهنگی خاص این جوامع باشد، بازتاب منافع سرمایه‌ جهانی بوده و بقای خود را مدیون کارکرد سرمایه‌داری در این کشورها است. تحمیل شرایط بسیار نامساعد کار، فقدان حقوق کارگری، محدودیت شدید آزادی‌های سیاسی، پانین نگاه داشتن توقعات توده‌ها از حقوق و تأمین‌های اجتماعی و در یک کلام تأمین و حفظ شرایط مناسب برای بهره‌کشی بی‌حد و مرز و کسب سودهای سرشار است که چنین دیکتاتوری‌هایی را از نظر منافع سرمایه، چه جهانی و چه محلی، ایجاب کرده است. بعبارت دیگر شکل دولت نهایتاً مانعی برای کارکرد سرمایه و سلطه آن نیست و با تأمین منافع اقتصادی و امنیت سیاسی برای سرمایه تحت شرایط و موقعیت‌های مختلف تاریخی در ارتباط است.

کافی است انسان به ارتش‌های مجهز دوره کنونی، به زرادخانه‌های عظیم و پیچیده سلاح‌های مرگبار، به انبارهای اتمی و کوه‌های گاز شیمیایی، به پایگاه‌های زمینی و دریایی در سراسر کره ارض و به ماهواره‌های جاسوسی، به هزارپای دستگاه اداری و نظامی که همچون انگل عظیمی به پهنای کره زمین همه جا را فرا گرفته و حاصل رنج انسان‌های کارکن همه دنیا را به درون سیری ناپذیر خود می‌بلعد، به شبکه پلیس و سرویس‌های امنیتی که همه شهرها و روستاها و محلات را فراگرفته و جامعه و هر فرد آن را چهار چومی می‌پاید، به افزایش چشمگیر شکنجه و خشونت دولتی و نهادی شدن آن و گسترش دایمی دستگاه مبارزه با جرایم، و تبدیل همه این‌ها به روش‌های متعارف حکومتی نظر افکند تا تکامل واقعی دولت بورژوازی در قرن بیستم را مجسم نماید.

تعمق در قبال پدیده دولت در عصر کنونی، روشن‌تر از همیشه نشان می‌دهد که آزادی واقعی بشر و رهایی وی از انقیاد به قدرت‌های مافوق خود جز با الفا و امحای دولت ممکن نیست، و این نیز بنویه خود بازتاب این واقعیت است که رهایی واقعی بشر جز با الفای طبقات و حاکمیت طبقاتی ممکن نیست.

با این وصف، شکل دولت و ساختارهای سیاسی جامعه از لحاظ موقعیتی که به مبارزات اقتصادی و سیاسی کارگران می‌دهد و موانع و یا تسهیلاتی که می‌تواند در امر کسب آگاهی و سازمان‌یابی کارگری فراهم آورد، از لحاظ موقعیتی که برای پیشبرد جنبش‌های حق طلبانه و فائق آمدن بر اختلافات قومی، نژادی و جنسی فراهم می‌کند و تاثیراتی که در کل بر پیشرفت فکری، سیاسی و فرهنگی جامعه باقی می‌گذارد، و بنابراین از لحاظ تاثیرگذاری بر روی شرائط پیشبرد مبارزه نهایی و قطعی علیه سرمایه‌داری، دارای اهمیت بزرگی است و لذا مبارزه برای تامین و گسترش حقوق دموکراتیک مردم، برای کسب آزادی‌های سیاسی و ساختارهای دموکراتیک و متکی کردن هرچه بیشتر آن‌ها به ابتکار و اقدام مستقیم توده‌ای، در کشورهای تحت سلطه دیکتاتوری‌های سیاسی از موضوعیت و اهمیت زیادی برای طبقه کارگر برخوردار است. منافع طبقه کارگر دموکراتیزه کردن هرچه وسیع‌تر و کامل‌تر همه شئون زندگی اجتماعی و سیاسی را طلب می‌کند.



### ۳- سیمای کنونی جهان سرمایه داری

دنیای سرمایه داری پس از جنگ جهانی دوم تاکنون تحولات فراوانی را، چه از لحاظ تولیدی و اقتصادی و چه از لحاظ سیاسی و ایدئولوژیک، از سر گذرانده است.

از لحاظ اقتصادی مشخصه اصلی سیر تحول سرمایه داری در دوران پس از جنگ عبارت از ورود سرمایه داری به دوره ای از گسترش عظیم و رونق طولانی مدت اقتصادی در سال های متعاقب جنگ به مدت بیش از دو دهه و سپس درغلتیدن آن به بحران مزمونی است که بدنبال آن کل سیستم سرمایه داری را تا هم اکنون در بر گرفته و از لحاظ دیرپا بودن و اثرات عمیق آن بر تمام جهان بی سابقه است.

در فاصله دو جنگ، جهان در بحران های اقتصادی و سیاسی و بی ثباتی طولانی مدتی بسر می برد. کشتار هولناک و ویرانی های ناشی از اولین جنگ جهانی امپریالیستی و انقلاباتی که به دنبال آن درگرفت، شیرازه سیستم جهانی سرمایه داری را به گسیختن تهدید می کرد و نومییدی نسبت به آینده آن را در همه کشورهای دامن می زد. بحران اقتصادی بزرگ جهان سرمایه داری که با سقوط شدید سهام در بورس نیویورک در سال ۱۹۲۹ آغاز شد و چندین سال جهان را در پنجه خود می فشرد، امواج بزرگ ورشکستگی، بیکاری، رکود اقتصادی و در نتیجه فقر و بی تأمینگی را در همه کشورهای به راه انداخت و بیش از پیش آینده سرمایه داری را به زیر سوال می برد. این وضعیت مصاف های اجتماعی

گسترده‌ای را به صحنه می‌آورد و از یکطرف چاره‌اندیشی جناحهای اصلاح طلب بورژوازی را برای مقابله با این اوضاع دامن می‌زد و ازطرف دیگر به طور تهدید کننده‌ای جریان‌های راست افراطی را به عنوان نوعی راه حل برای نجات سرمایه‌داری مطرح می‌کرد. عروج و قدرت‌گیری فاشیسم اساساً بر چنین زمینه‌ای صورت گرفت.

بحران و کساد اقتصادی بزرگ بیش از آنکه از راه تبدیل به رونق اقتصادی مجدد خاتمه پیدا کند، در میان تلاش‌های جنگی، برنامه‌های فوق‌العاده تولید تسلیحات در کشورهای پیشرفته و سرانجام نیز در میان آتش و خون جنگ جهانی دوم ذوب شد. طی جنگ ایالات متحده یکی از دوره‌های رشد و رونق اقتصادی را از سر گذراند. بدنبال پایان جنگ نیز اروپا و ژاپن، و به تبع آن کل اقتصاد جهانی، وارد یک دوره فوق‌العاده چشمگیر گسترش و رونق اقتصادی شد که تقریباً تا اوایل دهه هفتاد ادامه داشت.

در این دوره بود که سرمایه‌داری به عنوان یک شیوه تولید به تمام معنی به همه کشورهای و مناطق دنیا گسترش پیدا کرد. کشورهای عقب‌مانده‌ای که تاکنون عمدتاً به عنوان مناطق نفوذ، منبع مواد خام و بازارهای کمابیش محدود مورد استفاده قدرت‌های پیشرفته و صنعتی بودند، اکنون بیش از پیش در معرض دگرگونی‌های ساختاری قرار می‌گرفتند. اشکال سنتی تولید و اجتماعات و روابط متناسب با آن در این کشورها متلاشی می‌شدند، طبقه کارگران مزدی فاقد مالکیت در محلات فقیرنشین شهرهای پرجمعیت متراکم می‌شد و با تسلط شیوه تولید سرمایه‌داری، این کشورها به طور ساختاری در بازار جهانی ادغام می‌گردیدند. این دگرگونی‌های اقتصادی بعدها عوارض اجتماعی و سیاسی خود را در این کشورها ظاهر کردند.

بدینسان تولید سرمایه‌داری خصلت هرچه جهانی‌تری بخود گرفت، تجمع و تمرکز سرمایه ابعاد جدیدی پیدا کرد و شرکت‌های چند ملیتی و نیز سازمان‌های مالی جهانی سلطه اقتصادی و نهایتاً سیاسی خود را بر تمام جهان تکمیل کردند. در رأس این سیستم، هژمونی سرمایه و سیاست آمریکا قرار داشت. ایالات متحده، تنها کشور بزرگ سرمایه‌داری که ویرانی‌های جنگ را به خود ندید، به عنوان فاتح تمام عیار از جنگ جهانی دوم بیرون آمد و با اتکاء به قدرت اقتصادی، تسلیحاتی و نظامی بی‌همتای خود برای چند دهه سیادت مالی، سیاسی و نظامی خود را بر تمام بلوک غرب و بخش اعظم کشورهای جهان اعمال می‌کرد.

در دوره پس از جنگ، دولت‌های پیشرفته سرمایه‌داری به پذیرش و اعمال اصلاحات معینی تن در دادند. این اصلاحات که در شکل کامل آن بنام «دولت رفاه» نامیده می‌شد، و عمدتاً با برنامه‌های اجتماعی سوسیال دموکراسی تداعی می‌گردید، تعهد دولت‌ها را در قبال تأمین‌های اجتماعی از قبیل آموزش، بهداشت همگانی و بیمه‌های بیکاری و سالمندی افزایش می‌داد و متضمن پذیرش پاره‌ای حقوق کارگری و نیز دخالت دادن

اتحادیه‌های کارگری و برسمیت شناختن آنها به عنوان طرف معامله بود. این اصلاحات از یکطرف معلول رشد و تاثیر گذاری مبارزات کارگری، منجمله جنبش‌ها و انقلابات کارگری پس از جنگ اول در اروپا، بحران و کساد بزرگ ۱۹۳۰، ضربات ناشی از جنگ‌های جهانی بر سرمایه و ضرورت تأمین یک دوره با ثبات برای تولید سرمایه‌داری بر متن رونق اقتصادی و افزایش توقعات جامعه بود و از طرف دیگر بمعنای نوعی کنترل و تنظیم سرمایه و گذاشتن مهارهایی برای جلوگیری از بحران‌های حاد گذشته، و نیز انقلاب‌ها و انفجارهای اجتماعی، بود.

از لحاظ سیاست بین‌المللی سال‌های بلافاصله پس از جنگ شاهد تقسیم جهان به دو بلوک اقتصادی، سیاسی و نظامی متخاصم و شکل‌بندی یک توازن قوای جدید بود. فاتحان جنگ دوم جهانی پس از شکست فاشیسم بزودی به عرصه رقابت خصومت‌آمیزی کشیده شدند که نام «جنگ سرد» را بخود گرفت و برای چند دهه سیمای سیاسی جهان را تحت تاثیر خود شکل داد. قرار گرفتن ایالات متحده و اتحاد شوروی به مثابه قدرت‌های سیاسی و نظامی و بویژه هسته‌ای برتر در راس این دو بلوک، شکل‌گیری پیمان‌های نظامی رقیب ناتو و ورشو، رقابت‌های تسلیحاتی و فضایی متزاید و صعود بودجه‌های نظامی به ارقام نجومی، تنیدن تقریباً تمام دریاها و خشکی‌ها با پایگاه‌های نظامی متقابل و صف‌آرایی این قدرت‌ها در پس بسیاری از جنگ‌های منطقه‌ای، علاوه بر اثرات اقتصادی و اجتماعی قابل ملاحظه‌ای که باقی می‌گذاشت، صف‌بندی سیاسی ویژه و کمابیش ثابتی به جهان می‌بخشید.

این وضعیت نه تنها پیمان‌های نظامی و رقابت‌های دیپلماتیک، بلکه نهادهای سیاسی و کل ایدئولوژی معاصر خود را در هر دو سو در راستاهای خاصی شکل می‌داد. تحت پرچم مخالفت با شوروی، جهان غرب و در رأس آن آمریکا «ضد کمونیسم» را به ایدئولوژی رسمی و دولتی تبدیل کرد و تحت این عنوان کنترل پلیسی مافوق قانونی مخالفان در داخل کشور، همکاری با جریان‌های فاشیستی، دخالت در همه امور کشورها، دفاع از رژیم‌های ارتجاعی و بدترین دیکتاتورهای نظامی، تجاوز مسلحانه به مناطق مختلف جهان و سرکوب جنبش‌های آزادیبخش و حق‌طلبانه در کشورهای گوناگون را سازمان می‌داد و توجیه می‌کرد.

دهه‌های بلافاصله پس از جنگ جهانی دوم در عین حال شاهد دوره‌ای از بیداری ملی و اجتماعی در کشورهای تحت سلطه و استعمارزده جهان، درگیر شدن انقلاب‌ها و جنبش‌های آزادیبخش و ضد استعماری و سرانجام متلاشی شدن سیستم استعماری بود، سیستمی که انقیاد سیاسی، اداری و نژادی اکثریت ملت‌ها را در دست عده‌ای از کشورهای «متمدن» برای دوره‌ای طولانی از حیات سرمایه‌داری به یک الگوی طبیعی تبدیل کرده بود.

بیداری سیاسی که بعضاً با استعمارزدایی و به دست آوردن استقلال سیاسی توأم بود، بر

زمینه رونق عمومی اقتصاد جهانی، امیدواری‌های گسترده‌ای در میان کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین برای پیشرفت اقتصادی و بیرون آمدن از فقر و محرومیت‌های اجتماعی دامن زد و این گونه کشورها، به نشانه آینده روشنی که برایشان پیش بینی می‌شد، از طرف اقتصاددانان عنوان «کشورهای در حال توسعه» را دریافت داشتند. گذشت چند دهه لازم بود تا به قیمت رنج‌ها و محرومیت‌های متزاید توهم آمیز بودن این توقعات در شرایط سیادت سرمایه مالی و تقسیم کار جهانی تحمیلی آن برملا شود.

گسترش و رونق اقتصادی چشمگیر سرمایه‌داری سرانجام در دهه ۶۰ کند شده و در اوایل دهه هفتاد بطور قطعی متوقف گردید و جای خود را به یک دوره بحران فراگیر داد، دوره‌ای که همراه با افت و خیزهای متعدد و با وجود بروز مقاطع کوتاه مدت و بالنسبه ضعیف رونق اقتصادی، هنوز بر تمام جهان سرمایه‌داری حکومت می‌کند.

اما اگرچه گسترش بی‌وقفه و رونق مداوم دوره پیشین دیگر پشت سر گذاشته شده بود، تحولات اقتصادی و اجتماعی عمیق دنیای سرمایه‌داری بر زمینه بحران و این بار به ویژه تحت تاثیر الزامات ناشی از آن کماکان در حال وقوع بوده است. پیش از هرچیز انقلاب تکنولوژیک جدیدی که زمینه‌های آن در دوره پیشین فراهم شده بود و بمشابه سومین انقلاب صنعتی تلقی می‌شود، بیش از پیش توسعه پیدا کرد و دگرگونی‌های جدی و پردامنه‌ای در نیروهای مولده و تولید سرمایه‌داری به بار آورد. همین انقلاب الکترونیک، انقلاب در اطلاعات و ارتباطات، اتوماسیون جدید بر مبنای کامپیوتری کردن و روباتی کردن که تولید دهه‌های اخیر را در بر گرفته، علتی است که نهایتاً در پس بسیاری از تحولات اقتصادی و نیز اجتماعی دوره اخیر قرار داشته است.

در دوره اخیر، ادغام جهانی سرمایه نیز گام‌های غول‌آسایی به پیش برداشته است. تولید و مبادله پیش از پیش مرزهای ملی و کشوری را پشت سر گذاشته و به تمام معنی کره زمینی شده است. هیچ زمان در گذشته تولید کالاها و خدمات تا این حد در مقیاس کل بازار جهانی به همدیگر مرتبط و وابسته نبوده و اجزای مختلف یک کل واحد را تشکیل نمی‌داده است. به همین قیاس انباشت‌های عظیمی که در دهه‌های اخیر صورت گرفته، تمرکز و ادغام و لذا انحصار بیسابقه‌ای را در سرمایه جهانی موجب شده است. بازار جهانی بیش از پیش به عرصه حکمرانی تعداد هرچه معدودتری سلاطین مالی، سلاطین ارتباطات و سلاطین رسانه‌های همگانی تبدیل شده و بانک‌ها و شرکت‌های غول‌آسای چند ملیتی، که در عین حال خود با هزار رشته به یکدیگر مربوطند، چنان الیگارش‌ی در بسته و مطلق‌العنانی را تشکیل داده‌اند که هرگز هیچیک از امپراطوران دنیای باستان و یا سلاطین مطلقه قرون وسطی خواب آن را هم نمی‌توانستند ببینند.

در رأس این تولید جهانی متمرکز، فشرده و مرتبط، سرمایه مالی و سیادت فزاینده آن بر اقتصاد همه کشورها قرار گرفته است که بیش از پیش نیرومند شده و درعین حال بیش از

پیش از کنترل دولت‌ها و بانک‌های مرکزی خارج می‌شود و تمام سیستم را در معرض آسیب‌های غیر محاسبه‌تر و غیر قابل کنترل‌تری قرار می‌دهد. بحران و سقوط مالی سال ۱۹۸۷ در واقع ترکیدن حساب سرمایه مالی و پولی، سرمایه مبتنی بر بورس و سفته‌بازی بود که لجام گسیخته به هر سو پر کشیده بود.

گسترش شتابان سرمایه‌داری و پرکشیدن آن به اقصا نقاط جهان در تعقیب سود، در عین حال با خود تخریب بی‌سابقه محیط زیست و اتلاف و ضایعات فزاینده طبیعت و مواد طبیعی را به همراه آورده است. اگر در گذشته خرابی و آلودن طبیعت مقیاسی محلی داشت و عمدتاً کارگران و اهالی یک ناحیه را در برمی‌گرفت، امروزه ابعاد انباشت و سودجویی بی‌رویه چنان فراگیر و گسترده است که تقریباً در همه جهان موجب آلودگی‌های خطرناکی شده است که سلامت میلیون‌ها انسان را تهدید می‌کند، امراض جدید به بار می‌آورد، جنگل‌ها و یا مناطق حاصلخیز را به ویرانی می‌کشاند و حتی چه بسا موجب ایجاد چنان تغییرات جوی شود که می‌تواند مناطق حاصلخیز را به صحاری تبدیل کرده و یا بخش‌هایی از کره زمین را به زیر آب فرو برد.

بحران دراز مدت دهه‌های اخیر، توأم با انقلاب تکنولوژیک جدیدی که هنوز هم در کار گسترش است، همراه با پیدایش دور جدیدی از تمرکز و ادغام باز هم جهانی‌تر سرمایه، و نیز تحولات اجتماعی و سیاسی دوره حاضر، همگی نشان می‌دهند که سرمایه‌داری جهانی دارد یکی از دوره‌های مهم تجدید سازمان خود را از سر می‌گذراند، پروسه‌ای که آینده آن و همه عواقب آن هنوز مکشوف نشده اما اثرات و لطمات اجتماعی و انسانی سنگین و دردناک آن در اقصا نقاط جهان بر دوش توده‌های عظیم انسانهای کارگر و زحمتکش کاملاً سنگینی می‌کند.

طی این مدت مرزهای سرمایه‌داری انحصاری دولتی به وسیله رشد بعدی خود سرمایه، به وسیله شتاب جدیدی در گرایش سرمایه به تمرکز و ادغام جهانی، به وسیله جهانی‌تر شدن پروسه تولید و سازمان تولید و یک کاسه‌تر شدن سرمایه مالی جهانی شکسته و درهم نوردیده شده است. به این اعتبار سرمایه‌داری دولتی، به عنوان شکلی و یا مرحله‌ای که مدت‌ها در کشورهای گوناگون پشتیبان، محرک و منبع رشد سرمایه‌داری و جاده صاف کن مراحل بعدی آن بود، در اثر رشد متعاقب خود سرمایه و قوای تولیدی آن، بناگزی باید جای خود را خالی می‌کرد و اشکال مناسب‌تر برای عملکرد سرمایه باید، چه از راه تغییر سیاست‌ها و روش‌های حاکم در سرمایه‌داری غرب و چه از طریق تحولات و تکان‌های سیاسی در بلوک شرق، نهایتاً راه خود را می‌گشود.

این گرایش پر دامنه به تمرکز و ادغام سرمایه فراتر از مرزهای کشوری و لذا کاهش اهمیت بازار ملی و نقش دولت‌های ملی، که یکی از مشخصات مهم سرمایه‌داری در دهه‌های اخیر را تشکیل می‌دهد، خود روندی یکدست و خالی از تناقض نیست، بلکه در عین حال

با بقاء و حفظ دولت‌های ملی و بطور کلی سیستم جهانی دولت‌های کشوری و تداوم و کارکرد اقتصادی و سیاسی آنها توأم بوده است. از یک سو دولت‌ها هنوز هم منبع و تأمین کننده مهم بازار برای سرمایه‌ها، حامی آن‌ها در مقابل سرمایه‌های خارجی، پشتیبان و تکیه‌گاه سرمایه‌ها در شرایط بحرانی، اهرم مرکزی برای تنظیم و کنترل مالی و پولی و اعمال دخالت‌های لازم در شرایط حاد و خطرناک اقتصادی، نهاد قانونگزاری و کنترل سیاست خارجی، و بالاخره کماکان قوه متشکل و مسلح برای مقابله با کارگران، اعتراضات اجتماعی و بالمآل انقلاب‌های کارگری هستند. از سوی دیگر توان دولت‌های کشوری در جوامع پیشرفته سرمایه‌داری برای مقابله با بحران در سطح کشوری و نجات سرمایه در محدوده کشور خود بیش از پیش کاهش می‌یابد و هر کشور هر چه بیشتر در معرض کارکرد مکانیسم‌ها و جریان‌های عمومی و جهانی سرمایه قرار می‌گیرد و به سرنوشت عمومی سرمایه‌داری وابسته‌تر می‌شود.

در کشورهای عقب افتاده سرمایه‌داری که به موقعیت بردگی اقتصادی سرمایه‌مالی جهانی افتاده‌اند نیز توان دولت‌ها برای تأمین «خودکفایی» و «استقلال اقتصادی»، که مدت‌ها آرمان بورژوازی محلی این کشورها را تشکیل می‌داد، هرچه بیشتر محدود و غیرموثر شده و این قبیل کشورها، علی‌رغم تنوع در ایدئولوژی‌ها، مذاهب، فرهنگ‌ها و رژیم‌های سیاسی، بیشتر و بیشتر بسمت تقاضا برای پذیرش در بازار جهانی و تبعیت از الگوها و شروط سرمایه‌ جهانی، منجمده الگوهای تجویز شده از طرف موسسات مالی جهانی مانند «بانک جهانی» و «صندوق بین‌المللی پول» سوق داده می‌شوند و از استقلال آنها جز پوسته‌ای ظاهری چیزی باقی نمی‌ماند.

تحولات پدیده در تولید سرمایه‌داری از جنگ دوم جهانی به این سو، بویژه بر زمینه بحران دیرپای جاری، بناگیزر رابطه کار و سرمایه را نیز در مقیاس جهانی تحت تاثیر قرار داده و موجب تغییرات چشمگیری در ابعاد و ترکیب طبقه کارگر و نیز در پروسه کار شده است. مهمترین این تحولات گسترش عظیم ابعاد طبقه کارگر در مقیاس جهانی است. سرچشمه این گسترش کمی بیسابقه را سرازیر شدن امواج دهقانان، زنان و کودکان به بازار کار و همچنین کارگری شدن مشاغل مستقل و یا بعبارت دیگر رخنه سرمایه در عرصه‌های جدید و تبدیل شکل کار در آنها به کار مزدی تشکیل داده است. در این دوره است که ده‌ها و صدها میلیون نفر دهقانان سابق در کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین به صفوف کارگران مزدی، عمدتاً در شهرها، می‌پیوندند و برای اولین بار در تاریخ دهقانان در مقیاس جهانی از صورت طبقه اصلی اجتماعی در آمده و کارگران مزدی، نه فقط در کشورهای صنعتی پیشرفته که از دیرباز این تحول را از سر گذرانده بودند، بلکه در تمام کره زمین به طبقه اجتماعی اصلی تبدیل می‌شوند. به علاوه در همین دوره ورود گسترده زنان، به ویژه در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، به بازار کار موجب تبدیل بخش‌های هر چه وسیع‌تری از جمعیت به کارکنان مزدبگیر می‌شود و امکان می‌دهد که سرچشمه‌ای هنگفت از نیروی کار، آنهم به بهای ارزان‌تر یعنی با مزد کم‌تر، در اختیار

تولید سرمایه‌داری در این کشورها قرار بگیرد. این پدیده در عین حال یکی از عوامل تغییر در ترکیب طبقه کارگر را تشکیل می‌دهد. در کشورهای عقب افتاده‌تر سرمایه‌داری، در عوض به ویژه کودکان را در مقیاسی گسترده و بیسابقه به عنوان منبع جدید و ارزان نیروی کار، با وجود تمام عواقب انسانی سهمگین آن، به زیر مهمیز سرمایه می‌کشند.

در همین دوره بسیاری از مشاغل مستقل در تجارت و خدمات تابع شکل عمومی کار در سیستم سرمایه‌داری شده و به صورت کار مزدی در می‌آیند و بخش بزرگی از کارکنان رشته‌های خدمات، حمل و نقل، دفاتر، بانک‌ها و شرکت‌های بیمه، بیمارستان‌ها، فروشگاه‌های بزرگ و نظیر این‌ها به کارگران مزدی تبدیل می‌شوند.

یکی از عوامل دیگر تغییر در ترکیب درونی طبقه کارگر، انتقال سرمایه از رشته‌های خاصی از تولید به رشته‌ها و یا صنایع دیگر است که چه بسا موجب تعطیل یا افول در پاره‌ای رشته‌ها و بیکاری‌های وسیع و متعاقب می‌شود. فی‌المثل صنایع سنتی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری مانند زغال، فولاد و کشتی‌سازی در بسیاری از این کشورها رو به افول رفته و کمیت کارگران شاغل در این رشته‌ها نیز کاهش یافته است. در عوض بخش موسوم به خدمات و نیز پاره‌ای رشته‌های جدید تولید و تجارت رشد چشمگیری حاصل کرده‌اند. همچنین پیدایش تغییراتی در تقسیم کار جهانی و انتقال پاره‌ای صنایع و رشته‌های صنعتی به کشورهای جدیداً صنعتی و یا به کشورهای عقب افتاده‌تر یکی از عوامل تغییرات درونی طبقه کارگر را تشکیل داده است.

با توجه به همه این عوامل، طبقه کارگر در دوره مورد بحث در مقیاس جهانی تغییرات چشمگیری را از لحاظ رشته تولیدی، نوع مشاغل، توزیع جغرافیایی و نیز از لحاظ ترکیب جنسی، نژادی و سنی از سرگذرانده است، اما برخلاف پاره‌ای ادعاها با فرسایش کمی و کاهش موقعیت تولیدی و اقتصادی خود روبرو نبوده بلکه درست بعکس گرایش کلی و عمومی سرمایه‌داری در دهه‌های اخیر تبدیل بخش هر چه بیشتری از جمعیت، از تمام نژادها و ملت‌ها و از هر جنس و سن به کارگران مزدی سرمایه و تشکیل یک طبقه کارگر بتمام معنی جهانی، دارای موقعیت مشترک و منفعت مشترک و دارای مکان اساسی در تولید، تجارت و خدمات در سرتاسر کره زمین بوده است.

در رابطه با پروسه کار، گرایش‌های پایدارتر سرمایه‌داری، یعنی سلب اختیار هرچه بیشتر از کارگران و تامین کنترل هرچه کامل‌تر سرمایه و مدیریت آن بر پروسه کار، بالا بردن بارآوری کار، افزایش شدت و سرعت کار، افزایش استثمار، مهارت زدایی و در یک کلام انحطاط و تنزل کار در مقابل سرمایه و لذا افزایش بیگانگی کارگر نسبت به کار و محصول آن در سراسر قرن بیستم حاکم بوده و تشدید شده است. این گرایش‌ها در دوره بحران جاری به ویژه ابعاد بزرگتری بخود گرفته است. در این دوره سرمایه همه جا با چنگ و دندان در تلاش برای بالا بردن بارآوری کار و یا بعبارت دیگر کاهش حصة کار و

اختصاص دادن سهم هرچه بیشتر از کل تولید اجتماعی به سرمایه برآمده است.

مشاهدات غیر قابل انکار نشان می‌دهد که طی همین دهه‌هایی که بنام عصر اطلاعات و ارتباطات و همچون مظهر پیشرفت تکنولوژی شناخته شده‌است، در واقعیت امر مردم ساعاتی طولانی‌تر و با شدتی بیشتر، توأم با نگرانی‌ها و فشارهای افزون‌تر و حوادث کار فراوان‌تر، همراه با درآمدهای کم‌تر و تأمین‌های کم‌تر و با اختیار کم‌تر بر پروسه کار، کار می‌کنند. تکنولوژی جدید و روش‌های مدیریت جدید موجب کاهش مختاریت فردی و جمعی کارگران، افزایش انضباط کار و دادن یک شتاب بیسابقه به پروسه کار در مقیاس جهانی شده است.

اما افزایش بارآوری و کاهش هزینه‌های کار، بر خلاف آنچه ادعا می‌شود، به هیچ وجه موجب کاهش بیکاری هم نشده است. برعکس یکی از پیامدهای بحران دهه‌های اخیر بیکارسازی‌های گسترده‌ای است که محیط اجتماعی همه کشورهای را با عواقب سنگین خود فرا گرفته است و نه تنها نشانی از تخفیف بروز نمی‌دهد بلکه روبه گسترش دارد و از طرف خود اقتصاد دانان بورژوا به نشانه چاره ناپذیر بودن نام «بیکاری ساختاری» به خود گرفته است. وانگهی، برخلاف آنچه در سالهای اول بحران ادعا می‌شد، تجدید سازمان تولید سرمایه‌داری موقتی نبوده و فقط هم صنایع قدیمی و سنتی را در بر نگرفته است و صنایع مبتنی بر تکنولوژی جدید مانند الکترونیک و یا رشته خدمات که در حال گسترش هستند نیز نیروی کار اضافی را جذب نکرده‌اند. امروزه اذعان می‌شود که چنین امیدهایی واقعیت نداشته و در خود این رشته‌ها نیز بیکارسازی بیداد می‌کند.

بدینسان بن بست‌ی که تولید و انباشت سرمایه‌داری در پیش پای خود خلق کرده، امروزه از همیشه عبور ناپذیرتر بنظر می‌رسد. در حالیکه سرمایه عظیم‌ترین منابع ثروت را در کره زمین جمع کرده، تمرکز بخشیده و با شتاب بر آن می‌افزاید، اما هرروز بیشتر از تکفل بردگان مزدی خود ناتوان مانده است. در حالیکه منبع سود و انباشت سرمایه چیزی جز استثمار نیروی کار نیست، اما امروزه بیش از هر دوره دیگر از بکار گرفتن نیروی کاری که «آزاد» کرده ناتوان است و با بیکارسازی‌های گسترده به خارج کردن این نیروی کار از پروسه تولید می‌پردازد و باین ترتیب تناقض ذاتی و برطرف نشدن تولید سرمایه‌داری را خیره‌کننده‌تر از همیشه به نمایش می‌گذارد.

در چنین شرایطی است که از لحاظ سیاسی و ایدئولوژیک نیز بورژوازی در سطح جهانی به راست چرخیده و از اواخر دهه هفتاد جریان موسوم به «محافظه کاری جدید» و یا «لیبرالیسم جدید» در میان بورژوازی، احزاب سیاسی، محافل فکری و رسانه‌های آن به تدریج دست بالا را پیدا کرده است. جریانی که در واقع پرچم سیاسی و فکری تعرض گسترده سرمایه به جنبش کارگری، به سطح معیشت و به دست‌آوردهای تاکنونی طبقه کارگر در شرایط بحران جاری و بمنظور توجیه دست‌یازی به یک تجدید توزیع جلدی ثروت



به نفع اغنیا است. تلاش برای برداشتن همه محدودیت‌ها ازپیش پای سودجویی سرمایه و منجمله برچیدن قوانین و مقرراتی که یک زمان از طرف جناح‌های اصلاح طلب بورژوازی برای تعدیل و تنظیم عملکرد سرمایه وضع شده بود تحت عنوان «مقررات زدایی»، کاهش تعهدات دولت‌ها و سیستم حاکم در قبال تأمین‌های اجتماعی، یعنی در واقع تنها بخشی از مخارج دولتی که نفعی برای مردم در بر دارد، تحت عنوان ایجاد تعادل اقتصادی و بازگشت به اصول بازار آزاد، و در یک کلام تأمین شرایط سیاسی، قانونی و ایدئولوژیک لازم برای از سر گذراندن موفقیت آمیز یک دوره تجدید سازمان سرمایه در شرایط بحران، به زیان کار و به زیان اکثریت عظیم جامعه بشری، مضمون واقعی «رفرم» های لیبرالی جدید را تشکیل می‌دهد. «سرمایه‌داری با چهره انسانی» توهم آمیز بودن خود را به همگان اعلام داشته است.

تعرض به سطح معیشت و به دست آوردهای اقتصادی و رفاهی طبقه کارگر در کشورهای پیشرفته صنعتی با تعرض به دست آوردهای سیاسی و سازمانی آن هم توأم بوده است. حمله به اتحادیه‌های کارگری و مسبب بحران قلمداد کردن آن‌ها، تلاش برای کوتاه کردن دست آن‌ها از دخالت در سرنوشت عمومی کارگران و سرنوشت کل جامعه، تلاش برای سوق دادن کارگران به بی‌تشکلی، گسیختگی و انزوا در محل‌های جداگانه کار و در نتیجه تضعیف نیروی آن‌ها بمثابة یک طبقه، تلاش برای تخریب قراردادهای جمعی کار و نظیر این‌ها منظمأ بعنوان یک سیاست دولت‌ها و بنگاه‌های سرمایه‌داری در پیش گرفته شده است. تبلیغات مدافعان سرمایه‌داری، کارگران و حقوق و ودست آوردهای تاکنونی آن‌ها را عامل بیکاری معرفی می‌کند و باین ترتیب قربانی را مسبب قلمداد می‌نماید و تلاش می‌کند که تحت عنوان «قابل انعطاف کردن نیروی کار» کارگران را به صورت تابع صرف و بی‌حق و حقوق سرمایه در آورد.

به این ترتیب با تعرض به تأمین‌های اجتماعی و حقوق اتحادیه‌ای و بطور کلی تلاش برای پایان دادن به الگوهای اجتماعی مبتنی بر رفرم، سرمایه‌داری در عین حال مبنای «مصالحه» ای را که عملاً برای چندین دهه با اتحادیه‌های کارگری تهیه دیده بود از میان برده و تحت فشار بحران، تشدید رقابت‌های جهانی و تلاش برای کسب سود هرچه بیشتر در واقع دریچه‌های اطمینان سیستم را می‌بندد و لذا بناگزر نطفه مصاف‌ها، جنبش‌ها و انفجارهای اجتماعی جدید را ببار می‌آورد. همه عوامل حاکی از سوق یافتن جامعه در سال‌ها و دهه‌های آتی به چنین سمتی است.

در این دوره جریان سوسیال دموکراسی نیز تحت تاثیر تحولات اقتصادی و نیز تحت فشار تفوق گرایش راست و الزامات حفظ نظام در دوره بحران، به تغییرات جدی در برنامه و نگرش‌های خود وادار شده است. طی این دوره احزاب سوسیال دموکرات افق و برنامه اجتماعی تدوین شده در دهه‌های پیشتر خود را هرچه بیشتر از دست داده و خود را با برنامه‌ها و دستورالعمل‌های مبتنی بر «رفرم‌های بازار آزاد» دمساز کرده اند. هرچاهم

که این احزاب بر سر کار آمده‌اند، همان برنامه‌ها را با اندک تغییراتی تحمیل کرده‌اند. کاری که در پاره‌ای موارد چنانچه از طرف نمایندگان هار و بی پروای سرمایه داری صورت می‌گرفت، چه بسا با واکنش‌های اجتماعی شدید روبرو می‌شد. نقش عملی این جریان در واقع تلاش برای خوراندن داروی تلخ نسخه سرمایه داری محافظه کار توأم با لالیبی، وعده و وعید و چاشنی اندرزهای اخلاقی بوده است، به نحوی که در عین حال دامنه خواست‌های کارگران را محدود و اعتراض‌های آنها را تعدیل کند.

سوسیال دموکراسی امروزه نه با اصلاحات اقتصادی، بلکه با تحمیل عسرت‌های اقتصادی به شیوه مناسب تداعی می‌شود. به این ترتیب سوسیال دموکراسی در دوره اخیر بیش از پیش نقش ضربه گیر را برای سرمایه و برای کل سیستم بازی کرده است. با اینهمه اندرزهای اخلاقی آن‌ها در مورد امکان همکاری دو اردوی کار و سرمایه از همیشه نامربوط تر به نظر می‌رسد و این جریان، با توجه به عدم لزوم رفرمیسم برای سرمایه داری کنونی، با فرسایش مداوم پایگاه اجتماعی خود روبرو بوده است. تلاش جریان سوسیال دموکراسی برای متکی شدن هرچه بیشتر با طبقه متوسط و کاستن از پیوند سنتی خود با پایه کارگری‌اش و فاصله گرفتن از آن، موقعیت این جریان را، برخلاف ادعای ایندولوگ‌های آن، با تنزل بیشتری روبرو کرده است.

در کشورهای عقب مانده سرمایه داری، کشورهای سابقاً موسوم به «جهان سوم» که اکثریت جمعیت جهان در آنجا زندگی می‌کند، اثرات بحران اقتصادی دوسه دهه اخیر بمراتب خرد کننده تر بوده است. چشم انداز رشد و توسعه اقتصادی، که بدنبال استعمار زدایی و در شرایط رونق اقتصادی دهه‌های بلافاصله پس از جنگ جهانی دوم کاملاً محتمل جلوه می‌کرد، امروز در اکثر موارد مسدود و یا بسیار نامحتمل بنظر می‌رسد. فاصله بین کشورهای پیشرفته صنعتی با کشورهای عقب مانده تحت شرایط بحران و انقلاب تکنیکی جاری هرچه عمیق تر شده و پر کردن این شکاف از همیشه نامیسرتر بنظر می‌رسد. در زیر فشار نیرومند تقسیم کار جهانی تحمیل شده از طرف سرمایه بین‌المللی به این کشورها و اولویت‌های خاص آن برای تعیین مراکز انباشت، به جز تعدادی کشورهای موسوم به جدیداً صنعتی شده، اکثریت کشورهای آفریقا، خاورمیانه و آمریکای لاتین همه راهها را به روی خود بسته می‌بینند.

تحمیل الگوی ریاضت اقتصادی و برنامه‌های تجویز شده از طرف «بانک جهانی» و «صندوق بین‌المللی پول»، بار سنگین بازپرداخت وام‌های نجومی، کاهش بهای مواد خام و اولیه، هزینه‌های نظامی فزاینده، تکاپو برای جبران شکاف فزاینده بین آنها و بخش‌های پیشرفته سرمایه داری، همگی بورژوازی محلی و دولتهای محلی را به تحمیل شدیدترین و بیرحمانه‌ترین اقدامات علیه طبقه کارگر و اقشار کم درآمد و تهیدست سوق داده و باعث شده که این دولت‌ها همان تعهدات اولیه در مورد اشتغال و تأمین‌های اجتماعی، بهداشت، آموزش و غیره را نیز در مقابل مردم به کنار بگذارند و این گونه جوامع را با تیره‌ترین

و ناامن‌ترین آینده‌ها روبرو سازند.

دگرگونی‌هایی که در دهه‌های اخیر در ساختارهای اقتصادی و اجتماعی این کشورها حاصل شده است، آن‌ها را با معضلات و پدیده‌های کاملاً جدیدی مواجه کرده است. گسترش یک طبقه سرمایه‌دار محلی جا افتاده که زمین، کارخانه‌ها، بانک‌ها و موسسات مالی، شرکت‌های بیمه، تجارت داخلی و خارجی و مشاغل بالا را بیش از پیش به انحصار خود درآورده و ضمناً به جزء مرتبط و وابسته‌ای از بازار جهانی تبدیل شده و براساس مقتضیات آن عمل می‌کند، طبقه‌ای که در عین حال دستگاه دولتی و قضایی، ارتش و پلیس و رسانه‌ها را در کنترل خود دارد و در فساد سیاسی و اداری عمیقی غوطه‌ور است، واقعیت تقریباً همه جاگیر این کشورها را تشکیل می‌دهد. طرف دیگر این واقعیت و جزء مکمل آن، تبدیل اکثریت جمعیت به توده خلع ید شده‌ای است که دستش به هیچ جا نمی‌رسد و جز فروش نیروی کار خود راهی ندارد و بیش از پیش حاشیه‌ها و محلات فقیرنشین و بی‌تسهیلات شهرها را پر کرده است.

موقعیت اقتصادی و اجتماعی جدید در عین حال با خود ضرورت و شرایط مبارزه با بی‌حقوقی‌های اقتصادی و سیاسی کارگران و توده محروم و علیه حاکمیت‌ها و ساختارهای سیاسی استبدادی را نیز فراهم می‌سازد و رژیم‌های حاکم در این کشورها را بطور جدی به مبارزه می‌طلبد. تحت این شرایط مبارزات و جنبش‌های کارگری معطوف به سازمان‌یابی و کسب حق تشکّل و نیز برای بهبود شرایط کار و زیست در این کشورها در جریان است و در پاره‌ای از آن‌ها جنبش کارگری سازمان یافته می‌رود که به یک عامل تعیین کننده در صحنه سیاسی و اجتماعی تبدیل شود.

در عین حال بر چنین زمینه‌ای است که در سال‌های اخیر در کشورهای مسلمان نشین خاورمیانه و شمال آفریقا، کشورهایی که بیش از پیش از عواقب سرمایه‌داری و عقب ماندگی آن هردو رنج می‌برند، جریان‌های موسوم به بنیادگرای مذهبی پایگاه اجتماعی پیدا کرده و خود را بعنوان یک آلترناتیو راهگشا مطرح کرده‌اند. «بنیادگرایی» اسلامی اگرچه واکنشی است به وضع نکبت بار کنونی و بعضاً خود را به پرچم اعتراضی که در اعماق این جوامع موج می‌زند تبدیل کرده است و اکثراً نیز در میان اقشار تهیدست جاذبه پیدا می‌کند، اما در اساس خود جریانی است ارتجاعی و گذشته‌گرا که نوک تیز حمله آن نه علیه مناسبات سرمایه‌داری بلکه علیه سوسیالیسم و جنبش کارگری، علیه زنان، علیه حقوق دموکراتیک، زندگی مدنی و آزادی‌های سیاسی است و تحت شرایط خاصی از طرف بورژوازی و امپریالیسم بعنوان آلترناتیوی در مقابل دورنمای انقلابات اجتماعی تقویت و پشتیبانی می‌شود. تجربه نزدیک به دو دهه در ایران و نیز تجربه اخیر الجزایر در این رابطه باندازه کافی گویا است.

تحولات اقتصادی و تولیدی دهه‌های اخیر، ایجاد دگرگونی در نظام‌های تولیدی و